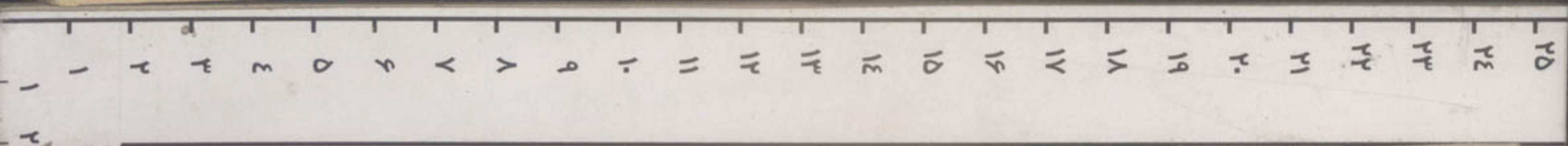
۲۰۷





بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوه والسلام
علی اشرف الانبیاء والمرسلین محمد وآله
الطیبین الطاهرین ارسله بالهدی ودین
الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون
مستقره خیر مستقر ومنبته اشرف منبت فی

معادن الکرامه ومماهد السلامه قد صرفت
نحوه افئده الابرار وثنیت الیه ازمه الابصار
دفن به الضغائن واطفاء به النوار الفب به اخوانا
وفرق به اقرانا اعز به الذله واذل به العزه کلامه
بیان وصمته لسان صلی الله علیه وآله صلی الله
علیه وآله صلی الله علیه وآله ولعنه الله
علی اعدائهم اجمعین اما بعد این حرز ولیست در
کمال ایجاز واختصار در معارف ومواعظ ونصایح

که مجد روزگار و فخر اماثل نجم فلک رفعت و علا
کوکب سپهر فخامت و زکا صاحب فهم صائب
و ضمیر صافی و حسن خلق و کرامت نفس و
متانت عقل و رزانت رای دارای کمال صوری و
مقام معنوی ذو الحسب الرفیع و النسب
المنیع و النفس الکریمه و الشیم المرضیه اللوذعی
الالمعی آقای حسینقلی خان ادام الله اقباله و
اطال الله بقائه نجل کریم و زاده آزاده دودمان

امارت و صدارت و بزرگی فرزند سعادتمند
صدر اعظم اعتماد الدوله میرزا آقاخان مرحوم
مبرور البسه الله حلل النور ازین بی بضاعت
درخواست اجابه لمسئوله دام مجده ساعتی
دو سه اوقات در نوشتن آن صرف نمودم
و در نهایت ایجاز کلماتی چند بر نگاشتم و به
حضرتش داشتم که بمطالعت آن محافظت
رسوم نماید و بمزاولت آن ضبط معارف و

علوم فرماید تا در دنیا و آخرت ممتاز و سرافراز
باشد بمنه وجوده امید از اهل دانش و ناظران در
آن این است که چون واقف بر زلات آن مسوده
شوند در گذرند و بچشم اغماض ملاحظت فرمایند و
انا العبد الجانی علی محمد بن حسینعلی اللواسانی اللهم
اغفر لی ولوالدی وارحمهما کما ربیانی صغیرا
واجزهما بالاحسان احسانا و بالسیئات غفرانا
ثم اعلم ای فرزند مکرم ارشدک الله تعالی

وایدک

وایدک بتاییداته وطاعاته وابتغاء مرضاته فصلی
وکلماتی چند که در نصیحت و پند از پی
بضاعت خواستید که مکاتبه بر نگارم یا مشافهة
عرضه دارم اجابت مامول و امتثال مسئول را
لازم شمردم چه آثار خیر و صلاح و علم و فلاح و
صرامت و حشمت در تو مشاهدت میکنیم و ای
سعی و مجاهدت تو خود در طلب علوم و ضبط
آداب مرضیه و رسوم و جمع خصال محموده و ترک

فعال مردوده آیتی روشن و شاهدی پیداست

چون خداوند جل شانه گوش اصغا بآن فرزند

مرحمت فرموده زبان القای این بنده را نیز ولا

قوة الا بالله ما سنعی نخواهد بود **مثنوی** این سخن

شیر است در پستان جان بی کشنده خوش نمی

آید روان گر سخن کش بیبینم اندر انجمن صد هزاران

گل بروید در چمن حضرت عیسی علی نبینا و آله

و علیه السلام خطیبا فی بنی اسرائیل میفرماید لا

تحدثوا الجهال بالحکمة فتظلموها ولا تمنعوا

اهلها فتظلموهم تو اگرچه بظاهر کم روزگاری و بی

تجربت ولیکن سپاس ایزد تعالی دار که با صحابت

رای پیران و بدرجات تجربت آنان ایستاده چه

آیت و گواه صادق بر آن آنکه در عنفوان جوانی

و هواهای مختلف حداثت سن و جمع اسباب

کامرانی معاشرت مشایخ و پیر با توانی چون من

بی فایده بی ثمر را اختیار و از دیگر لذات جوانی

خاد

برکنار شده مجانبت از اقران و ابنای زمان جسته در
کنجی نشسته مراقبت خود کنی امیر مؤمنین علیه السلام
میفرماید فطوبی لمن لزم بیته و اکل قوته و اشتغل
بعیب نفسه و بکی علی خطیئته فهو من نفسه
فی شغل و الناس عنه فی راحة معصوم علیه
السلام میفرماید طوبی لمن شغله عیب نفسه عن
عیب غیره هم این شعر منسوب بامیر المؤمنین علیه السلام است
شعر فطوبی لنفس اوطنت عقر دارها مغلقة

الابواب مرخی حجابها بدان ای پسرک هوشمند
باسعادت اسعدک الله تعالی بلاغت آن است
که باقتضای حال سخن گفته شود و از هر فاعلی
هر فعلی صادر نشود و هر قابلی هر قبولی نکند اگرنه
مراد مذاکرت و اجابت مسئلت تو بود که از مزاولت
مطالعت آن ملالت نیابی و فهم هر کس در ادراک
آن مسابقت گیرد و بسط مقالت و تطویل رسالت
میسور بود و از سر در صیاغت نقد سخن را متمکن

بودم ولا قوة الا بالله ولیک بقدر ما شاء الله و
حاجت شما و خود اقتصار اختیار نمودم و سهولت
ایجاز بر صعوبت اطناب راجح دیدم و باختصار
کوشیدم که المیسور لا یسقط بالمعسور چنانچه نیس
از آن ملاحظت افتاد که سعی موفور و جد وافی و
بذل همت در اخذ و ضبط آن زواجر وعظ و جواهر
لفظ که درین درج درج کرده ام بکار بردی مس نیز
اکر خداوند جل شانه زندکانی دهد برهه از اوقات

وایام

و ایام در ترتیب کلامی و کتابی دیکر و مبلغی از
نفایس معلومات و دیکر مقالات صرف داشته
رسالتی سازم و مقالتی دیکر بنام نامی آن فرزند
کرامی پردازم تا اعطی کل ذی حق حقه صورت
بندد و بذمت من دینی از تو ثابت نکردد و بزه
در قیامت نداشته باشم و رساله را بموسوم
بناصح الامین و مشتمل بده نصیحت و خاتمه نمودم
نصیحت اول در تحصیل معارف و توحید نصیحت دوم

در ذکر بعضی از نصایح و مواعظ و مؤلف مؤید بالصواب و
الموفق بالرشاد و الصلاح **خاتمه** در کلام جامع
و پند و اندرز **نصیحت اول** در تحصیل معارف باری
تعالی جل شانه بدان ای پسر سعدک الله تعالی
که امیر مؤمنین سلام الله علیه میفرماید اول الدین
معرفته و کمال معرفته التصدیق به و کمال التصدیق
توحیده پس سرمایه و سرآمد جمیع کارها و رئیس
و سلطان کل امور در ملک خداوند جل شانه

معرفت خداوندست جل شانه و او را باید
ستودن و عارف بخدای فرد احد صمد بود نسبت
الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و توجه و
اقبال باو و اعراض از ماسوای او در هر حال و
در هر وقت و در هر زمان و در هر مکان و بلا زمان و
لامکان و این توجه باو و اعراض عما دون او پس از
معرفت اوست چه اگر خدای احد را عارف نباشی
توجه و اقبال باکه و اعراض از چه خواهی کرد اما

طریق معرفت حق تعالی جل شانه بالی و راهی

و چاره و بدی ندارد مگر آنکه معرفت بصنع و مصنوع

او و نور او و آیات ازلی او و وصف او پیدا گشی شاه

ولایت سلام الله علیه میفرماید فالطریق مسدود

والطلب مردود رجع من الوصف الی الوصف و

دام الملک فی الملک پس بدان آیات احدیت خداوند

و وصف واحدیت او که فی السما احمد و فی الارض محمد

این وجود مبارکست و خداوند جل شانه ایتی عظیم

و محبوبتر و شریفتر از صنع خود و نور احدیت و

وصف واحدیت خود که حقیقت صفوت موجودات

و خلاصه ممکنات خاتم انبیا پیغمبر من و جمیع

کاینات است در عالم و ملک خود خلق نفرموده

محمد اذا استی و واحد اذا وصف سلام الله علیه و آله

شعر سلام علی جیران لیلی فانها   اعز علی العشاق من ان یسلما

یا رسول الله شعر نگویم نسبتی دارم بنزدیکان درگاهت

که خود را بر تو می بندم بسالوسی و زراقی

وقتی در خاتمهٔ قصیده در نعت حبیب خدا شعری
که خود گفته‌ام بنگارم شعر روح رهی ای رسول
خاک رهت باد گرچه خیال بلند و فکر محال است
بالجمله آیت معرفت خداوند جل شانه معرفت آن
نور پاک و ما صدق لولاک و آیینهٔ سراپانمای
حضرت کبریائی جل شانه آن بزرگوار در عالم
ظهور و بروز است پس معرفت خداوند جل شانه
معرفت اوست و اطاعت خدا اطاعت اوست

و محبت با خدا محبت با او و عداوت با خدا عداوت با او
چنانکه خداوند جل شانه در نامهٔ مجید خود میفرماید
من یطع الرسول فقد اطاع الله و رسول الله صلی الله
علیه و آله میفرمایند من رآنی فقد رای الحق
و ازین نوع سخن در آیات و اخبار و زیارات
بسیار است که از فرط ظهور و شیوع در ستر سکوت
مستور ماند زیاده باز نگوییم و معرفت آن بزرگوار
صلی الله علیه و آله که معرفت خداست راه‌یابی

ندارد جز معرفت وصی و خلیفه بلا فصل او امیر
مؤمنین سلام الله علیه و بدان مدینه علم راهی
نتوان یافت مگر آنکه بباب مدینه باریابی که او
شاه ولایت سلام الله علیه باشد و دیگر اوصیاء
او علیهم السلام الی الحجة عجل الله فرجه و معرفت وصی
نیز معرفت خداوند است جل شانه چنانکه بدین معنی
خود ناطق است و میفرماید خطاباً لاصحابه علیه
و علیهم السلام انّ معرفتی بالنورانیة معرفة الله و معرفة الله

ظاهری وصایة و ولایة و باطنی غیب لایدرک
پس از آن معرفت سائر ائمه هدی سلام الله
علیهم که اسماء حسنی و کلمات علیای خدا هستند
در حکم همین معارفست چنانکه در تعقیب نماز صبح میخوانی
و اشهد انهم فی علم الله و طاعته کمحمد صلی الله
علیه و آله و خداوند جل شانه در نامه کریم خود میفرماید
و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها و ذروا الذین یلحدون
فی اسمائه بطون صحف و متون کتب محشو در این معنی است

حاجت زیادت بیان ندارد پس دانستی ای فرزند
ادام الله برکاتک العالی که راه معرفت عبادت
خداوند منحصر است بمعرفت و اطاعت ائمه علیهم السلام
و ایمان بنبی و بما دعانا الیه که در عدیله میخوانی
و بدیهی است که ما مدعو با طاعت آن بزرگواران
علیهم السلام هستیم و السلام مرحمه هست نور خدا
و ظهور خداست و هیچ کس را در ملک خدا هیچ
تصرفی جز بامر او و نهی او نیست بل هم عباد مکرمون

لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون شعر ما فی
الدیار سواه لابس مغفر و هو الحمی و الحی و الفلوات
و کما ورد فی الدعا لا یری فیها نور الا نورک و لا صوت الا صوتک
اما طریق معرفت ما بائمه علیهم السلام راهی و چاره ندارد
جز معرفت بعلمای ربانی و فقها و مجتهدین که حکمای
صمدانی که باسوه حسنه و لکم فی رسول الله اسوه حسنه
حرکت و مشی میفرمایند و استقصای طاعات و
عبادات فرموده اند و موفق و مسدد باکتساب

علوم وانشراح صدور وانشراق انوار تجلیات
وفیوضات از جانب امام عصر عجل الله فرجه قائم
آل رسول صلی الله علیه وآله مستفید باید یا خود عالمی
چنین بود یا تقلید چنان علما نمود وخود را با آن اطبای
امراض واعراض نفوس متصل داشت تا معرفت
حاصل نمود ومقامی پیدا کرد معصوم علیه السلام
میفرماید الناس ثلثة عالم ومتعلم والباقی
غثاء وفی خبر آخر والباقی همج رعاع مراد زین معنی

شعریست که وقتی در قصیده اندر مدحت شاه ولایت
علیه السلام گفته ام شعر گر نیستی اسکندر ور جم
نشدی باری آئینه اسکندر انگشتری جم باش در
سایه پیری رو وآنگاه امیری شو استاد معلم را شاگرد
معلم باش درین معنی ومقام غالب اهل سلوک را
اشارت وسخنی است خواجه حافظ علیه الرحمه میگوید
شعر من بسر منزل عنقا نه بخود بردم راه طی
این مرحله با مرغ سلیمان کردم هم او گوید شعر

قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن ظلماتست
بترس از خطر گمراهی مولوی گوید شعر هیچ نکشد
نفس را جز ظل پیر دامن آن نفس کش را سخت گیر
هم گوید شعر گفت پیغمبر علی را کی علی شیر حقی
پهلوان دلی لیک بر شیری مکن هم اعتماد اندرآ
در سایهٔ نخل امید اندرآ در سایهٔ آن عاقلی کش
نیارد برد از ره ناقلی حدیثی در صدد این کلام
نوشتم در ذیل آن نیز دو خبر از رسول و وصی صلوات

الله علیهما آرم که مبدء و معاد فاتحه و خاتمه مختوم بخیر
بود اما خبر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله
من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة حدیث
دیگر که جناب امیر مومنین علیه السلام در خطبه میفرمایند
الا ان لکل ماموم اماما یستضیئ بنوره چند آنکه میخواهم اختصار کنم
زمام قلم از دست میرود و دری چند از اخبار
منظوم و منسوج میشود که قرطهٔ گوش هوشمند و کرته
دوش ارباب سعادتست هان ای پسر سعادتمند

زینهار استماع این مقالات را مبالات نگذاری و وقعی
از آن در دل نهی که وقتی ندامت بری و غصه خوری
و سودی نکند پس ای پسر سعادتمند هوشیار باید که
بشنیدی آنچه برتست اگر محقق نیستی مقلد باشی و از پی
مجتهدین و فقهای اثنا عشری ملت بیضا اقتفا و در مسائل
و سنن و آداب و اصول و فروع خود را اتباع بداری
و ناظر بآثار آنان باشی و برآثار و فقهای ایشان حذو
النعل بالنعل بروی که سراپای وجودت حکایت آنان

درقول

در قول و عمل نماید چه اطاعت علمای مذهب و مجتهدین
و فقهای ملت چون اطاعت خداوند جل شانه فرض
بلکه اطاعت بدین نظر اطاعت خداوند جل شانه است
معصوم علیه السلام میفرماید انظروا الی رجل
منکم قد روی حدیثنا و عرف احکامنا فاجعلوه
حاکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا و
لم یقبل منه فانما بحکم الله استخف و علینا رد و الراد
علینا راد علی الله و هو علی حد الشرک پس

بدان ای فرزند نکته دان ایدک الله تعالی
که اطاعت این علمای ربانی مسدد و حکمای صمدانی
موید بتوفیقات سبحانی بر همه آحاد و افراد رعایا
لازم و متحتم است اکنون سخنی که بر جاست طریق
شناسائی آنانست شعر ای بسا ابلیس آدم
رو که هست   پس بهر دستی نشاید داد دست   هر
طایفه و طبقه یقولون ما بایدینا حق ولیک ای پسر
وفقک الله باتباع مرضاته شناختن این مردم

اذا

نزدیک من از همه کار سهلتر است جهل و عصبیت را
یکسو بگذارد و عقل مستقیم را قاید خود کند تشخیص عالم از
جاهل و عابد از فاسق و بر از فاجر و معرض از دنیا از
مفتون به دنیا بر هر ذی شعوری پیداست آنکه هر لحظه علم و حکمتی
بکار برد و دل به دنیا ننهد و سخن دنیا نگوید و اختلاط با اهل دنیا
نکند و همواره اشتغال بتکمیلات امر آخرت کند مستور
و مخفی نیست تا آنکه برخلاف این جملتست قال الله تعالی
هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و قال سبحانه

ما يستوي الاعمى والبصير ولا الظلمات ولا النور ولا
الظل ولا الحرور وما يستوي الاحيا ولا الاموات ان الله
يسمع من يشا وما انت بسمع من في القبور وقال
تبارك وتعالى افمن كان مومنا كمن كان فاسقا لا يستوون و
قال تبارك وتعالى ضرب الله مثلا رجلا فيه شركا
متشاكسون ورجلا سلما لرجل هل يستويان مثلا الحمد لله
بل اكثرهم لا يعلمون وقال تبارك وتعالى افمن يمشي
مكبا على وجهه اهدى امن يمشي سويا على صراط مستقيم

وقال تبارك وتعالى لا يستوي اصحاب النار واصحاب
الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون وقال تبارك وتعالى
ضرب الله مثلا عبدا مملوكا لا يقدر على شي ومن رزقناه منا
رزقا حسنا فهو ينفق سرا وجهرا هل يستوون الحمد لله بل
اكثرهم لا يعلمون وقال تبارك وتعالى ضرب الله مثلا
رجلين احدهما ابكم لا يقدر على شي وهو كل على مولاه
اينما يوجهه لا يات بخير هل يستوي هو ومن يامر بالعدل
وهو على صراط مستقيم بالجمله هيچ امری مخفی نیست

حتی خدائی خداکه باغایت خفا درکمال ظهوراست شعر

علم المحجه واضح لمریده واری القلوب عن المحجه فی العمی

ولقد عجبت لهالک ونجاته موجوده ولقد عجبت لمن نجی

پس ای پسراد امک الله اکر صاحب شعوری جحود را یکسو نهد

وبی غرض نظر نماید وطریق جاهلی بکذارد میداند

عالم مسدد وفقیه مؤید از امام عصر عجل الله فرجه کیست

وعادل کدام وراست کو کیست و مدلیس چه درینصورت

اگر کسی کاهلی کرد ودر جاهلی ماند وما علینا الا البلاغ

البی

المبین مثنوی مه فشاند نور وسگ عوعو کند هر کسی

بر فطرت خود می تند ما اصابک من سیئة فمن نفسک

پس راه معرفت بدین صفت ووصف بازاست وطریق

عبادت وبندگی حق مفتوح وبر هر فعل تشریعی انیک

وبد مختار پس ثواب وعقاب بر جای خود وقرب وبعد

از حق معلوم وطاعت وعصیان شخص مشخص وعابد

وعاصی پیدا چون این جمله بدانستی عمل را نصب العین

خود نمای که العلم یهتف بالعمل ان اجاب والا فارتحل

شعر چو علم آموختی از حرص آنکه ترس کاندر شب
چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا ابلیس را نیز
معرفت بوحدانیت و اقرار باحدیت است و ثبات
معرفت بریاضات و مجاهدات است یعنی عادت تعمل و
ارتکاب باوامر و اجتناب از مناهی نه آنکه ترک غذا کنی
و رهبانی شوی و گوشه غاری گیری بلکه اجازتست ترا که
هر ماکولی بقدر ضرورت بخوری و هر مشروب مشروع
بیاشامی و هر ملبوس کسوت کنی و بدنباله هوای نفس اماره

بالسو

بالسو نفستی ریاضت و جهاد در ترک ترک اغراض دنیویت
و از پی منهیات شرعی رفتن چون نفس بدین روش و خوی
و منش عادت گرفت و روی گرد پیوسته متذکر حق جل و علا
و دنبال طاعات و عبادات و با حق باشی و قادر بر ترک
مناهی بالمره شوی و نفس را بر خود چیره نسازی پس در کسب
معارف خاصه و در دیگر کارها استعانت از خداوند جل
شانه بخواه و متذکر حق سبحانه باش و مرکوز خاطر خویش
بدار که با مر حق مرتکب و از نهی او مجتنب باشی و از آنچه جز

رضای اوست بپرهیزی آنچه خواهی کلیه از خیر دنیا و
آخرت ازین کلمات بیرون خواهی آورد ولیکن برای
مذاکرت آن خاطر پاک و ضمیر صافی نیز اشارتی کنم و مبلغی
از نصایح و مواعظ بر تو باز شمارم تا ایراد بر خود وارد
نسازم و ترا حقی فرو نگذاشته باشم و لا قوة الا بالله
العلی العظیم **نصیحت دوم** بدان ای پسر ابد الله
بقائک رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرماید و اول
ما نهانی عنه ربی المراء ای فرزند نخست موعظتی که با تو

تو دارم این است که از هر که در هر جا و هر مجلس بوی مجادله
و مرا شنیدی مجانبت کن و خاموش شو صمت و سکوت را
فوزی عظیم و فیضی جسیم شمار و با هیچکس این رسم مقرر مدار
که رنج بسیار و مرارت پایدار و محنت بیحد دارد مردم را
بگفتار بی رویت بد از خود مرنجان و بگریزان که تنها مانی
و ید الله فی الجماعة عذر گناهکاران زود بپذیر که رسول خدا
صلی الله علیه و آله میفرماید من لم یقبل العذر من کل
متنصل صادقا کان او کاذبا لم ینل شفاعتی نخستی درین

حدیث شریف اندیشه کن و مقدار پذیرفتن معاذیر مردم
بدان و چون عذر پذیرفتی نام او را خاصّه در حضور او مبر
و اکر در غیابش نیز نکوئی وصفی شایسته باشد مصرع
هان ای پسر که پیر شوی پند کوش کن تا بتوانی از کناه کبیره
و صغیره دوری کن چه اکر طبع بکناه خُرد خو کرفت از
ارتکاب بزرک بد نیز احتراز نکند شاعر عرب کوید مصرع
و معظم النّار من مستصغر الشّرر نعوذ بالله اکر از حزب
شیطان شوی از فیوضات راه هدی باز مانی تا بتوانی

مکذار عمل بدی از تو ظاهر و سمر شود و معروف بکردار یا
کفتار بد شوی آن کار در پرده کن که در نظر خلق توانی
کرد و آن در غیاب مردم کوی که در حضور بتوانی کفت
در مدح و ذمّ مردم چندان مبالغت منمای که اعتباری
در سخن نماند و بیم و امید سرد و مرتفع شود بمقدار
هر کس میزان مدارات بکذار که نه بوی تملّق
از آن آید نه کمان سخریه در آن رود و خود را بلغو
کفتن و بسیار خوردن و بسیار خفتن سمر مساز و

عادت مده مزاح اگر کنی لطیف و اندک کن که از عداد
مؤمنین خارج نشوی چه معصوم علیه السلام میفرماید
ما من مؤمن الا و فیه دعابه مزاح بسیار و شوخیهای
چرکین مکن ادای حقوق پدر و مادر را در حیات بمهربانی
و بندگی و اطاعت اقامت دار و در ممات طلب
مغفرت کن خیرات و مبرات بنام ایشان بفقرا و مساکین
مبذول دار که آستین تو دراز و دست آنان کوتاه است
اگر اموال و اسباب گرد کردند برای تو نهادند

کار

کاری مکن که حقوق ابوین را بعقوق بدل نمائی و از جمله آنست
ادای حقوق معلمین که پدران روحانیند و طبیب امراض
نفسانی پاس آنان بقدر اندازهٔ روح بجسد بر پاس
ابوین مزیت دارد ای پسر هوشمند رتبهٔ روح از حیز
اجساد بشناس و نظر بر کلام بزرگان بگشای تا چنانکه
بر ظاهر عبارات واقف شدی بر غیب آن نیز نظر تو باز
باشد مصرع فان لها تحت القشور لبابا رعایت حق
جوار و همسایگان نما که گفته اند ارع الجار ولو جار

هر که حقی ثابت بر تو دارد منظور نظر ما تکرار الطاف آنرا
مستحسن دان نیکوئی مردم را در حق خویش فراموش مدار
شکر انعام منعم را ادا ما بر زبان ران که من لم یشکر
الناس لم یشکر الله ابوین ظاهر را چون راضی داشتی
در اندیشه استرضای ابوین حقیقی خود باش حق
برادران دینی را رعایت فرما استهزا و سخریه بمردم
فقیر رثیث الثیاب منما با فقرا بعطوفت و رافت رفتار
کن و بدیشان عطوف و رئوف باش از مجالست با

فقیران

با فقیران و مردم کهنه جامه ننگ مدار معصوم علیه السلام
میفرماید اللهم حبب الی صحبة الفقراء و اغنی علی صحبتهم بحسن
الصبر ای پسر هوشمند جهد کن تا نظر تو بر بواطن
و عمق اشیا باز شود و ناظر بوصف باشی نه بشخص و اگر مرا
هیچ نه بینی و ناظر بنصایح و اعمال من باشی ترا
سودمندتر است که علی الدوام در حضور باشم و
غافل باشی که چه میگویم و چه می شنوی چون
دنیا و اهل دنیا مباش چون روی با تو دارند اعراض

نمائی چون اهل آخرت باش که اگر قدمی اقدام کنند
ده قدم اقبال نمائی که و من جاء بالحسنة فله عشر
امثالها تلاوت نامهٔ خداوند تعالی باستمرار و رویت
کن که هرچه خواهی در آن بیابی مرور قرائت
جزوی در جبر وارد است و چنانکه خداوند جل شانه
خود فرموده بالترتیل و رویت و تعمق تا از عمق
و باطن آن بهره بری اختیار دوستان و تحریت
آنان بچند چیز حاصلست بذل نفس و بذل مال و

و صدق گفتار و حفظ راز و امانت و پاس وفا و ابراز
وعد و حسن معاشرت و عدم مخالفت در امور مشروعه
و مراقبت دوستان خود در تنگی و مضایق و
رعایت در غذا خوردن و رفاقت و همراهی در سفر
کردن و گذشت در اختلافات معاملات و محاسبات
چه اگر تو با دوست خود در مخالفت آن کنی که او کند
چون او باشی او حقیقت خود را معروف داشت
تو جهد کن تا چون او نباشی پست ترین چیز نزدیک

تو با دوستان گذشته از مال باشد اما نزدیک
اهل زمانه ما امر بر خلاف است ندامت از کارهای
خیر نداشته باش که چرا از کوه دادم یا انفاق کردم
یا بذل اهل خویش به بیگانه و خویش نمودم و چرا
هیچکس آن با من بجای نیاورد که من بجای آوردم
که نیکوئی امریست ثابت از کو مشخص و ملک خدای
تعالی جل شانه بیرون و دور از وقت باشد
بهره دهد بدان ای پسر چنانکه نظر تو در دوستان

وانبار

وانبار دنیا باختیار است اهل دل را نیز نظر در
اختیار تو باشد واقف باش که خاطر اهل نظر را
منصرف از تربیت خود بحرکات ناپسند نفرمائی
دل نگهدار ای بیحاصلان در حضور
حضرت صاحبدلان اتقوا فراسة المومن فانه
ینظر بنور الله اگر کسی را بامانت و صدق نیت
آزمودی و اختیار کردی بتمام هوش و تمام خود را
باو باز ده تا او تمام معلوم و معارف خود بتو باز

دهد سرمشق در این امر خاصّةً و در همهٔ امور عموماً (معامله)

صاحب لوای شفاعت کبری جناب سید الشهدا

بسلام الله علیه با حضرت کبریاییست که بارها از

اهل منابر و اکابر شنیده جمیع تحصیل مراتب علوم

و رسوم بر حسب درجات قوّت عامل و فاعل و ضعف

و شدت جهه قبولست قل کلّ یعمل علی شاکلته

اگر قدر این نصایح که بر تو خواندم ندانی یا عمل بدان

نتوانی و در شمار قبول نیاری چندان غم نیست آینده

کان

آیندگان آیند نظر در آن کنند و اثر خود بجای باشد

و دانند که قائل یعنی جامع و ناقل این کلمات ترا

چه صدق نیت و حسن گمان با تو بوده حق او بدانند

و قدر او بشناسند و بجای آرند و لکلّ کلام مع صاحبه مقام

سعدیا گر بکند سیل فنا خانهٔ عمر دل قوی دار که

بنیاد بقا محکم از وست ای پسر هوشمند با سعادت

مردم را قبل از شناختن احترام فرمای تا بعد از

شناسائی خجالت نبری و حسن عقیدت ایشان

بتو زیادت شود کبر و نخوت و خیلا مرکز در دماغ جای

مده کبریائی ردای قامت حضرت کبریائی جل شانه است

اگر بتو دور روزی دنیا اقبال کند زینهار که غرور آن ترا انفر بند

که بزودی از مقام بلند خود پست شوی که بروزکار خود

تجربت و مشاهدت کرده ام بسیاری از اکابر را

غرور موجب فتور امور شد و از قصور بکور شدند و

روزکار سلطنت و استیلای آنان بزودی سپری

شد حلم و بردباری در کارهای سخت و مصاعب

بکار بر و احتمال متاعب کن صبور علی ریب

الزمان صلیب حلم نیکو وصف ستوده ایست

سعی و جهد کن تا در زمرهٔ حلیمان باشی که گفته اند کاد

الحلیم ان یکون نبیا برهان الدین شیخ ابو الحسن

اندلسی که از بزرگان علم صناعت و فلسفه است

در کتاب شذور الذهب خود دو شعر نیکو در ستایش

حلم و صبر خویش گوید واحلم الا فی امور یسیرة

یری العقل فیها الحلم ضربا من الجهل واصبر حتی

يحسب الذي انني الاحظ منه الجور في صورة العدل
غيظ و خشم در غير موقع چه بسيار ناپسنديده است
بلكه هر كار و هر چيز كه بجا و هنگام نباشد ناپسنديده است
مگر عشق آنهم باعتقاد اديب صابر كه ميگويد گويند
كه هر چيز نه بهنگام بود خوش اى عشق چه چيز كه
خوشى در همه هنگام اگر بجاى عشق محبت افتاده
بود من نيز بدين عقيدت بودم نخستى در اخبار و
احاديث و آيات ببيندش تا فرق اين دو لفظ بيابى.

بالجمله خشم خوار باش و كظم غيظ نماى زنهار تا در وقت
غيظ و خشم از جاى كنده نشوى آن كوى و آن كنى
كه چون بجاى باز آيى تدارك كار كرده و سخن گفته را نتوانى
كرد زود خشم مباش خاصه با دوستان مشفق و اگر
خشم كردى و از دل در گذر و چون گذشتى مسابقت
در صلح كن تا در قيامت پيش روى او در بهشت روى
عذر گناه كرده خود بخواه و اعتراف بتقصير كن كه هيچ
تدبير عذرى بهتر از خشوع و اعتراف بتقصير نيست

پاس دوستان قدیم بیشتر منظور دار که کهنه اخیر
الاخوان قدیمها چون نیت خیر کردی بتاخیر میندازکه
خیر البر عاجله خانوادهای قدیم را محترم بدار هرگز
باستخوانهای پوسیده آبا و اسلاف مفاخرت
منما نفس کریم را مایهٔ شرافت دان نه عظم رمیم را
ان الفتی من یقول ها انا ذا   لیس الفتی من یقول
کان ابی   و نیز شاه ولایت سلام الله علیه میفرماید
انا ابن ابا   اگر تامل کنی یک عالم معنی درین

دو کلمه بیابی سابقا اشارتی رفت که بغیب کلام
بزرگان نظر باز کن که در باطن هر قشری لبی است
دل هر ذره که بشکافی   آفتابیش درمیان بینی
فخور و معجب بودن مرضی است نا مرضی اگر باری افتخار
کنی بهنر و شرف و کرامت نفس خویش کن که
شرافت علم و عالم و نفس کریم راست   باسباب
دنیا و لباس و جامه برتری بکس مجوی خود پسند
و معجب مباش که رذلترین صفاتست جامه را

ببدن خود عزت و شرف ده که گفته اند مردی که
هیچ جامه ندارد باتفاق بهتر زجامه که در وی هیچ
مرد نیست هیچ وقت نظر از خدا و اولیا، خدا باز
مگیر و اتصال خود را با نفصام مبدل منمای اگر نفس اماره
بالسوء بر تو امارت و سلطنت یابد و ترا منکری باز
دارد بارے چنان کن که خلق را بر آن وقوف
نباشد چه اگر رعایت این مقام کنی چنان باشد که
نکرده باشی و خداوند ستار جل شانه پرده بر اندرد

پرده دار باش پرده در مباش گناه مردم را در انجمن
باز مگوی و شوخ کس را بملاطفت در خلوت باز گوی
اگر دیدی سر تسلیم ندارد در گذر و راه دیگر گیر که نصیحت
پذیرفت مگر آنان را که بتجربت معلوم کرده باشی که
منکران عیوب خود را دوست دارند و دوست
صادق خود شمارند و یار موافق دانند این مردم خود
نادر و کم است الا آنکه خود این دعوی را وقتی در جوانی
کرده ام و اکنون که موی قیری شیری کند

نیز بدین عقیدتم و لا قوة الا بالله نصیحت در ملا مکن

چه معصوم علیه السلام میفرماید النصیحة فی الملا التعبیر

مصاحبت اخیار اختیار کن تا از اشرار ایمنی یابی

در میان سخن متکلم سخن مگوی که گفته اند هیچکس اعتراف

بجهل خود نکند مگر آنکس که کلام کسی تمام ناشده آغاز

کلامی کند غرقناعت را بذل طمع و سؤال مبدل

مکن حضرت امیر مؤمنین سلام الله علیه میفرماید الطمع

مرض و السؤال نزع و الحرمان موت بدان

ای پسر هوشمند ارشدک الله تعالی آنچه حرف خیر و ذکر

خیر است راجع بحق سبحانه و تعالی است چه خود

جل شانه میفرماید ما اصابک من حسنة فمن الله و مرجع

همه خیرات ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین

می باشند چنانکه در جامعه شریفه مبارکه میخوانی

ان ذکر الخیر کنتم اوله و آخره و اصله و معدنه

و ماواه الی آخر خبر دیگر که معصوم علیه السلام میفرماید

نحن اصل کل خیر و من فروعنا کل بر و اعدائنا

اصل کل شر و من فروعهم کل فاحشه و هرچه از خیرات
و علوم تصور کنی در سخنان ائمه علیهم السلام یا صراحت
در خیر است یا اشارت بخیر یا استخراج هر علم و
خیری از آن میتوان کرد چه و فیه تبیان کل شئ
پس اگر خیر تو میگویم بهوش باش که قائل کیست و رجوع
خیرات بکجا اگر مجاهدت کنی و خود را متصل بآن
معادن حکمت و ینابیع خیرات نمودی میدانی
من از خود نمیگویم و چیز بدیع ناگفته و نابوده

نیاورده ام نهایت معلومی چند از عالمی چند اخذ
نموده بر تو بذل نمودم بدان ای پسر سعادتمند اسعدک الله
که خداوند جل شانه هرچه در ملک خود خلق کرده همه
بجای خود خوب و بحکمت بالغه درست است ترا نمیرسد که
چون و چرا کنی آیه مبارکه قل کل من عند الله برای معنی
نازلست اگر مطابقه و جمع در میان کون وجودی و
کون شرعی در موردی خواهی مثلی آرم تا بدانی بخل و
حرص دو صفت مذمومه اند اگر آنرا در عدم تبذیر نعمای الهی

واین یک را در تحصیل علوم و معارف بکار بری و
بجایگاه خود بشرعا و کونا ممدوح باشند پس چنانکه
ترا نزیبد در تکوین چون و چرا کردن در شرع نیز نشاید
مصرع بی ادب محروم ماند از لطف رب اگر آگاهی ازین
مراتب مرا صعوبت دارد فا مصواحیث تو مرون
ای پسر وفقک الله تعالی جود و سماحت با مردم
فرمای اما آنگونه که خداوند کریم خطاب الرسوله صلی الله
علیه و آله میفرماید خرج باندازهٔ دخل کن با فرضمند

نشوی خاصه درین زمانه که زمام ایام بکف لئام باشد
وطعام خلق افتاده مصرع وهذه عادة الدنیا و شیمتها
و ایام مرا روزگار بتاخیر انداخت مصرع حتی اری دوله
الاوغاد و السفل اجازت قرض نداری چنانکه اجازت
ذخیره هم نداری که در شمار الذین یکنزون الذهب
و الفضه باشی عفاف را شیمت خود کن شرم و حیا را
مراقب باش و ملکه نمای صله ارحام بسیار
بجای آر بزرگان و مشایخ را محترم دار بخصوص اگر

ارحام باشند نام مردم بنکوئی یاد کن بالقاب بد
مردم را مخوان هرچه انفاق کنی در پرده کن که صدقة
السر تطفی غضب الرحمن و چون دادی اظهار مکن و منت
مگذار که آفة السماحة المن هر که بتو بدی کند فراموش
کن باز مگوی و در دل مگیر که قلب آنرا پراکنی و عاقبت
ترا ملول کند و دشمن دارد بهر که نیکی کنی فراموش
کن رازی اگر با تو گویند آنرا نیز فراموش کن اگر مشاورت
با تو کنند مؤتمن باش و هرچه صلاح و

وخیراست

و خیر است باز گوی راز اگر گوئی با صدیق مجرب مهذب
گوی با یار سنجیده غیر ممتحن راز در میان میار و اگر
امین و مجربست راز و دل و هرچه داری بدو سپار در این
معنی سنائی را چند شعر بدیعست مثنوی آن شنیدی
که گفت دمسازی با قرینی از آن خود رازی گفت
این راز با نگوئی باز گفت من کی شنیده ام ز تو آن
شرری بود گز هوا پر مرد از تو زاد آن نهان و در من
مرد دوست محرم بود براز و نیاز پیش محرم برهنه

باید راز از پیش نامحرمان نهان باید ورنه محرم چو شنود
شاید در ره سیل وزیر کی خفته سخن گفته به که ناگفته
راز جز پیش عاقلان مگشای دل خود جز با اهل دل منمای
آنچه بینی که تخمها در گل ننماید بهیچ ظالم دل کم
ز خاکی که خاک نعمت ساز از زمستان نهفته دارد راز
چون هوا دست عدل بگشاید راز و دل هر دو خاک
بنماید تا نپرسند مگوی و از هرچه باز پرسند و ندانی
بگو نمیدانم و چون ندانستی عار از پرسیدن مدار

بهیچ کس امید مدار جز بخدای تعالی جل شانه بیم از
هیچ چیز مدار جز از گناه خود در مصائب صابر
باش نه جزوع جناب شاه ولایت سلام الله علیه
کلامی در مصیبت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
میفرمایند که جهان جهان سخن است و رثا و نیاحه کسی
بهتر ازین از صدر ایجاد تا قیامت نکرده و نمی کند
و با آن هیچ در عالم بمقدار برابری نکند والله
ان الصبر لجمیل الا منک و ان الجزع لقبیح الا علیک

در حق همه خلق آن خواه که در حق خود خواهی
برای خارف دنیا که پاینده نیست نفس پاینده
خود را زبون مساز و برای مال که مآل ندارد با کس
نزاع مکن و عرض خود مبر و اگر نتوانی باری با
اقوام و ارحام مکن و اگر نتوانی باری با
برادران صلبی و بطنی خود مکن مگو که این
کار اگر بد است او چرا با من کرد خوبی تو در
گرو خوبی دیگری نیست چنانکه بدی شخصی را دیگری

غرامت نکشد فکر در کار خود کن که هیچ کس در کار تو فکر
نکند مگر اولیای خدا را که همواره نظر و توجه
بارباب استعداد است و بفیض شامل و همت عالی
خود استقصای مردانی میفرمایند و بغایة القصوی
مراتب بر حسب قابلیت خود میرسند تا توانی
دشمنی قلبی بلکه لسانی با کس مکن و اگر نتوانی باری
مستور دار و اگر غلبه بر دشمنان دنیائی خواهی
اگرچه این کار صفت منافقانست غالبا ظفر

نیابی مگر باظهار دوستی لیکن ازین حالت برکناره
باش که الحیلة ترک الحیلة عمر شریف را صرف
خصومت دنیائی و دیگر کارهای بیهوده مکن که تدارک
ندارد شب بیدار باش یعنی در ثلث آخر شب اگرچه
برای حفظ تنه و کار دنیا باشد چه در علم
طب الهی که حکمت اهل بیت رسالت باشد مبرهن است
ارد، اوقات خواب هنگام فجر و قبل از آن نسبت وجود
ساعات ساعتی قبل از ظهر و من کلامی از کتاب

مستطاب حقایق الطب تیمنا بر سبیل نقل شاهد آرم
و تبرکا بر نگارم ما هذا نصه و اعلم ان افضل اوقات
النوم سویعة قبل الزوال فان فیها سلطان الحرارة
علی الظاهر فاذا نام الانسان فی ذلک الوقت و توجهت
الحرارة الی الباطن لم یبرد الظاهر لمکان حرارة الهواء
المتخلفة عنها ولاسیما الباطن فی ذلک الوقت
بارد فاذا استجنت الحرارة الغریزیة اصلحت الباطن هذا
و فی ذلک الوقت یکون الظاهر ساخنا بسخونة

الهوا فاذا كانت الحرارة الغريزيه ايضا متوجهة
الى الظاهر جف الظاهر وذبل لاجتماع الحرارتين وبرد
الباطن كل البرد فاحدث ضعفا قويا وكثر رطوبة الباطن
مع البرودة فاورث امراضا باردة باطنه
كالنسيان وضعف القلب وزيادة البلغم وما يتفرع
عليه الا ترى ان اهل البلاد الحارة ابرد شى باطنا
وارطبه ولذا يحتاجون الى التسخين الشديد واكثار
التمر والابازير والافاويه وامثالها وغالب امراضهم

امراض باردة رطبة فقد روى انه سئل اعرابي رسول الله
صلى الله عليه وآله عن سبب نسيانه العارض عليه
فقال صلى الله عليه وآله لعلك اعتدت القايلة
فتركتها قال نعم فقال صلى الله عليه وآله فعد يرجع
اليك حفظك ان شاء الله فاذا نام الانسان في
ذلك الوقت اعتدل الظاهر بذهاب احدى الحرارتين و
الباطن لاستجنان الحرارة الغريزيه ودفع البرودة
والرطوبة ولذا استحب النوم فيه فقد ورد ان النوم

يسمى بالقيلولة يعني زيادة العقل كما روي عن النبي
صلى الله عليه وآله فعلى ذلك اردا اوقات النوم
آخر الليل اي بين الطلوعين فان سلطان البرودة في
الظاهر وكمون الحرارة واليبوسة في الباطن فاذا
نام الانسان في ذلك الوقت يضعف ظاهر البدن
باجتماع البرودتين وباطن البدن باجتماع الحرارتين
ولذا اوجب القيام للصلوة واستحب ترك النوم
منهما وهذا النوم يسمى بالعيلولة وهو نوم العلة فيحدث

في نفسه امراضا في الظاهر والباطن فيرخي البدن
ويغيره ويفسد طعم الفم ويقبح العين وينفخ الوجه ويصفره ويزيد
حرارة الجوف والخفقان ويهيج الآماق وعن الصادق
عليه السلام شوم يحرم الرزق ويصفر اللون وعنه عليه
السلام نومة الغداة شوم تطرد الرزق وتصفر اللون
وتقبحه وتغيره وهي نوم كل مشوم واما النوم في
صدر النهار الى آخر الى ان قال دامت افاضاته نافلا
رواية الرضا عليه السلام ان النوم سلطان الدماغ

وهو قوام الجسد وقوته فاذا اردت النوم فليكن
اضطجاعك اولا على اليمين ثم انقلب على الايسر و
كذلك فقم من مضطجعك على شقك كما بدات به عند
نومك وعود نفسك القعود من الليل ساعتين
الخبر بالجملة ولذا جعل الليل سكنا وجبل في فطرة
كل انسان وحيوان الهدو فيه والسكون وتعرض الارواح
عن الظاهر بالطبع اذا كانت لا تحس شيئا ولا تقدر
على عمل فالليل وقت نوم الطبيعي وسر وضعه راحة

الاعضاء عن التعب وعن المحنة والحركة وراحة
الاعصاب فاذا كان تعبها عن الحرارة فتكون راحتها
بالبرودة فاحتيج الى برودة الليل وبرودة ورطوبة
اعراض الروح حتى تهتد الاعضاء وتسكن وتخصب
البدن ولكن في آخر الليل تغلب البرودة والرطوبة
في الهوا ويفسد البدن فلا حسن النوم في اول الليل حتى
تقوم في آخره وتتوجه روحه الى ظاهره فلا جل ذلك
يورث القيام في آخر الليل الصحة في البدن كما روي

عن ابی عبد الله علیه السلام علیکم بصلوة اللیل فانها
سنة نبیکم ودأب الصالحین قبلکم ومطردة الداء
عن اجسادکم وعن امیر المؤمنین علیه السلام قیام
اللیل مصحة البدن ورضا الرب الخبر وعن ابی
عبد الله علیه السلام صلوة اللیل تحسن الوجه وتذهب
بالهم وتجلی البصر وفی روایة تطیب الروح انتهی
وانما ذلک ان برودة ورطوبة اللیل اذا غلبتا
والروح معرضة تغیر ظاهر الجسد وتغیر الوجه وتقبح

العین وتهیج آماقها وتمیل الرطوبات الیها والی الفم
وتمتلی الدماغ الصافی من الرطوبات وانما ذلک ان
البخار کلما صعد صار الطف وفی بدو الصعود یکون
اغلظ وارطب واشد لزوجة البتة ولذا تقوم الابخرة
اللطیفة القویة الحرارة فوق الغلیظة البتة فاذا
کان الانسان جالسا او قاعدا تصعد الابخرة وتصل
الی الدماغ بعد لطافتها وغلبت الحرارة فیها فاذا وضع
الانسان راسه علی الارض لم تهیج الابخرة الی الصعود

وانما تسيل بكثافتها الى الدماغ كالماء الجاري فيمتلي
الدماغ من الرطوبات ولذلك تجد محض استلقائك
ثقلا في الراس وكسلا في الاعضاء لاسترخاء
الاعصاب بتلك الرطوبات فاذا طال الاستلقاء
طال سيلان الابخرة الى الدماغ فامتلى واورث
كسلا وجرت تلك الرطوبات الى الفم وغيره والى
اللحى ولى العين والوجه وهذا الذي اشار اليه
ابو عبد الله عليه السلام ليس من عبد الا يوقظ

في كل ليل مرة او مرتين او مرارا فان قام والا
فجاء الشيطان فبال في اذنه اولا ترى احدكم انه اذا
قام ولم يكن ذلك منه قام وهو متحير ثقيل كسلان
انتهى وذلك الشيطان هو شيطان الليل يسمى بالرها
كما روي عن ابي جعفر عليه السلام وهو الذي يخدع
الانسان كلما تنبه ويقول لم يان لك حتى يطلع الفجر
ثم يبول في اذنه ويضع ذنبه فخرا ويصيح وهو
الذي يناجي الانسان في نومه بما يكره ليحزن

الذين آمنوا وليس بضارهم شيئا الا باذن الله وعدم
قيام الليل يصير من جهة المعاصي الموجبة للرطوبة
واذا قيدت الانسان ذنوبه كثرت عليه الرطوبات
وضعفت حرارته الغريزية فلم تقم اخر الليل كما شكى
رجل الى امير المؤمنين عليه السلام فقال عليه السلام
انت رجل قد قيدتك ذنوبك وروى كثرة النوم
بالليل تدع الرجل فقيرا يوم القيمة وروى لا سهر
بعد عشاء الاخرة الا لاحد رجلين مصلي او مسافر

وعن الباقر عليه السلام النوم اول النهار خرق والقائلة
نعمة والنوم بعد العصر حمق والنوم بين العشائين يحرم الرزق
وروى اياك والنوم بين صلوة الليل والفجر بالجملة يحمد
النوم في اول الليل لاصلاح البدن ويذم في آخر الليل
كما عرفت واما اقسام النوم الخ انتهى وانا اقول ان
شئت الاطلاع على كلماته دام افاداته ازيد من
هذا فلتراجع الى كتبه الشريفة فانها كثرة شتى في
غالب العلوم والسلام وهو الموفق للرشاد والصلاح

واگر بیدار باشی بجای آوردن چند رکعت نماز تراچه
زیان رساند واگر کار دنیا داشته باشی باری در آخر
شب بجای آر که هم کار خود کرده وهم متابعت اولیا
وحفظ دیگر منافع کرده باشی مصرع بیدار باش تا نرود
عمر بر فسوس سکوت وخاموشی نیکو وصفی است
بدان خوی کن غالب شرور اگر واقف باشی زبان
زبان است زبان خود را در گفتار تابع قلب خویش
فرما کثرت کلام صفت بدی ان بدروغ خویش را

عادت مده که عاقبت وخیم دارد و ترا بمهالک
اندازد چون وعده نمودی اگرچه با طفل وکودکان
باشد وفا نما واگر قادر بوفای وعده نباشی در اول
خود را مبتلای بدان قرض مدار که رسول صلی الله
علیه وآله میفرماید العدة دین اگر قرض کردی و
متمکن شدی تقاعد وتاخیر در ادای آن جایز مدان تا
دهنده مطالبت نماید انگاه خجلت دیگر بری واین
جمله است ادای فرایض خداوندی جل شانه

پس ادای یکی از فرایض که نماز است قبل از آنکه
منادی حق گوید قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها
فاطفئوها بصلوتکم ادای آنرا مهیا و آماده باش
که اول الوقت رضوان الله ادب را چه در گفتار و
چه در رفتار و کردار پیشه و عادت خود ساز حتی با
جیره خواران و کودکان که معصوم سلام الله علیه
میفرماید الادب صورة العقل عقل اگر صورت خارجی
گیرد بهیئت ادب باشد پس با دری جمیع صفات

حمیده را شاید چه اگر تامل کنی از تعبیر بصورت
دریابی زبان بدشنام دراز مکن که کار بزرگی را
آفت است سینهٔ خود را وسیع دار که آلة الریاسة
سعة الصدر بدگوئی رذیلهٔ بی لذتیست خداوند جل شانه
و خود را بخشم آری بی آنکه لذتی برده باشی و شتغی
یافته چنانکه در ظرف طلا و نقره آب و جز آن
خوردن سوای آنکه زجهر و ملا مخالفت امر
خداوند جل شانه است لذت آن مشاهد و معلوم

نیست با آنکه آشامیدن آب عذب در زجاج مصفی

و بلور نهایت تنعم است چنانکه از خطبهٔ امیر المؤمنین

سلام الله علیه مستفاد است و لو شئت لتسربلت

بالعبقری المنقوش من دیباجکم و لاکلت لباب البر

بصدور دجاجکم و لشربت زلال الماء رقیق زجاجکم

شرابخواری و قمار چنانست که خداوند جل شانه

فرموده شیطان القاء عداوت در شراب و قمار

میان مردمان نماید و قال تبارک و تعالی رجس من

عمل الشیطان زنهار تا در ادویه داخل نکنی و

استشفا نجوئی آنچه ترا از ذکر حق باز دارد نوعا یا شخصا

محترز باش کل من شغلک عن ربک فهو صنمک

هر کاری را که بی بسم الله نتوانی گفت یا کرد بدانکه کار

شیطانی است و شرعا شایستگی ندارد بدان

ای پسر سعادتمند اسعدک الله تعالی و وفقک

بابتغاء مرضاته اگر هوشیاری کاری کن که ثابت و

لطیف و باقی و منبسط باشی و ترا فنا و ثبور و کهنگی

واضمحلال دریابد یعنی نفس را زنده بدار این دو
شعر رادرین مقام مناسبتی است شعر وان شئت
ان تحیی فمت من علائق من الحس خمس ثم عن مدرکاتها
وقابل بعین النفس مرآت عقلها فتلک حیوة النفس
بعد مماتها سید مرحوم بحر العلوم اعلی الله مقامه
درار جوزه خود شعری بدیع میفرماید شعر مت قبل
موت فهو الحیات ما اهون الموت علی من ماتوا
تا در بهشت خدای که وفیه ما تشتهیه الانفس وتلذ

الاعین خالد و ثابت باشی ثبات وخلود برای این
مرکبات که ترا مشاهد است نیست وصورت نبندد
اگر نظر خود را دقیق کنی ترکیبی بیابی که در آن اجزا را
کمال مشاکلت باشد ومشاکلت تمام صورت نگیرد
مگر آنکه رفع اعراض واوساخ از خود کنی تا خلقت
اولی خداوند جل شانه را ظاهر سازی پس بواسطه
مشاکلت تمام مواحدت وایتلاف تمام دست یابد
واز شدت ایتلاف وتشاکل
وایتلاف وتشاکل ترکیب وحدانی شود این آنست

تفسیر کلام رسول الله صلی الله علیه و آله که الارواح
جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر
منها اختلف پس این تعانق و تشاکل هرچه بیشتر شود
ترکیب و جدائی تر و با انبساط تر شود پس بدان
ای پسر که معنی خلود و ثبات چیست و انبساط و
احاطه کدام چون این بدانستی معنی این خبر بدانی که العبودیة
جوهرة کنهها الربوبیة و نیز حدیث قدسی را تفسیر توانی
عبدی اطعنی اجعلک مثلی اقول للشی کن فیکون تقول

للشی کن فیکون بدان ای پسر هوشمند ارشدک الله
که آنچه خداوند جل شانه در تو ایداع و ابداع نموده است
محجوب نداری و آن را ظاهر کنی که فرموده‌اند که کمال القوة
الفعل و کمال القدرة المقدور و آنچه بخواهی در تو مودعست
مصرع وفیک انطوی العالم الاکبر جهد کن تا رفع اعراض
و حجب و استتار هویدا کنی و بدانی چگونه هویدا شود
تا از سر عجائب خلقت و بدایع حکمت واقف شوی شاه
ولایت امیر المؤمنین سلام الله علیه میفرماید لیس

العلم فی السماء لینزل الیکم ولا فی الارض لیصعد علیکم
بل مکنون مخزون فیکم تخلقوا باخلاق الروحانیین
یظهر لکم پس بدان ای فرزند راهی باین مقام و کلام
و مدینه و مرام نتوانی جست مگر بمتابعت شرع انور
اقدس و پیروی اخیار امت و اخبار خانواده رسالت
سلام الله علیهم اجمعین و علمای ملت احمدی و فقهای شریعت
محمدی صلی الله علیه وآله جهد کن تا خود را تابع
اقوال و افعال عالمی از علمای اثنی عشری و مجتهدی کنی

و آسوده در دنیا و آخرت شوی **شعر** فدع عنک
قول الشافعی وحنبل ومالک والمروی عن کعب الاحبار
وتابع اناسا قولهم وحدیثهم روی جدنا عن جبرئیل
عن الباری سنائی گوید **مصرع** من خدای عالم
آدم یافتم جهد کن تا در جوار رحمت حق راضی و مرضی
در آیی و خود را بهشتی کنی و داخل عباد صالحین شوی
ای فرزند هر یک از این فواصل و کلمات که نوشتم
از آیه و خبری مستفاد است و یا ترجمه آن بپارسی است

واگر در ضمن فصول نگارش نیافت از بیم اطالت کلام
بود و خلاف مقصود مینمود والسلام **خاتمه** بدان
ای فرزند سعادتمند ایدک الله بتوفیقاته هیچ موعظت
و پند برای مرد خردمند خوبتر از تذکر حال گذشتگان
نیست تا عبرت گیری و یاد مرگ کنی و نیکو در امر
خود بنگری رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرماید.
کفی بالموت واعظا اگر هوش داری میدانی که
پریروز پدر بزرگوارت رحمه الله صدر اعظم شایسته ایران

بود در همین کاخ که تو خود جای داری حکمرانی می نمود
و اینک این قصر خالی از آن بدر دولت و صدر
غرتست **شعر** خورنق مانده بی نعمان تهی ایوان ز نوشروان
نشان از طاقدیسی ماند و خسرو بی نشانستی و چون
نظر باریکتر نمائی می بینی که چه قصور از ملوک و صدور
زمانه خالی است و همه را جایگاه صدور قبور است
شعر رایت الدهر مختلفا یدور ولا حزن یدوم
ولا السرور وقد بنت الملوک بها قصورا فلم یبق

الملوک ولا القصور ای فرزند وفقک الله
بطاعته ازین جمله پند که بر تو خواندم و بر صفحهٔ زمانه
بنکونامی تو این رسالت و مقالت بماند منتبا در آنست
که من خود را بدین صفات آراسته ام و ترا حسن گمان
براین داشته که اثری با آواز و ندای این فقیر است و
شعر ما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی
سعدی همه روزه پند مردم میگوید و خود نمیکند
گوش ای فرزند سعادتمند تو چون از پاکی

طینت و حداثت سن و کم روزگاری آلوده بمعاصی
نیستی دعای تو بدرگاه حق جل شانه اقرب باجابت
مسئول و مأمول من آنست مرا در حیات و ممات
فراموش نکنی و بذکر خیر یاد فرمائی که ان شاء الله
عاقبت امر این بنده بخیر مختوم باشد اللهم اختم عواقب
امورنا بالخیر اعاذنا الله وایاکم من شرور انفسنا بحق
محمد و آله الطاهرین صلی الله علیه و علیهم اجمعین کتبه
مؤلفه و جامعه العبد الجانی علی محمد اللواسانی فی ۱۵ شهر رجب المرجب ۱۲۸۴


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
تأسیس ۱۳۰۲ هجری